



Research Paper

The woman-One as a Late Capitalism New-found Product: Žižek and Badiou's Insights into the State of Women in the Contemporary Age

Bakhtiar Sajadi

Associate Professor of English Literature, University of Kurdistan, Sanandaj, Iran. (Corresponding Author). (b.sajadi@uok.ac.ir)

Mehdi Khoshkalampour

Assistant Professor, Department of English Language, Aba. C, Islamic Azad University, Abadeh, Iran. (4131173638@iau.ir)



10.22034/lda.2025.143629.1046

Received:

May, 14, 2025

Accepted:

June, 09, 2025

Available

online:

June, 09,
2025

Keywords:

*Role of the
Father, woman-
One,
Jouissance,
Late
Capitalism,
New-girl.*

Abstract

The contemporary subject, frustrated by the anal and post-industrial fathers, cannot enact the ideological mechanism desired by late capitalism. Such functional failures reduce the subject to a monster craving for indefinite jouissance, or a pathetic creature lost in the world. Late capitalism thus resorts to the woman-One as an alternative that can retrieve its ideological hegemony. As a library-based qualitative research, this paper reflects Žižek and Badiou's criticism of late capitalism's provision of unlimited jouissance and all-encompassing freedom for the woman-One that has marked a dramatic plunge in men's symbolic significance. Badiou, however, infers that capitalism's plan will fall through, for the 'new-girl', as the ultimate savior, comes to emancipate the whole human race from capitalism. Like the Hegelian Dialectics, the new-Girl implies a capitalistic positive negativity that can confront capitalism with many challenges. Nevertheless, capitalism's triumph over woman-One's body and elimination of the paternal function cannot last long, for the world will be conquered by the 'new-girl' heralding capitalism's overthrow. Disappointed with this incapacitated body, late capitalism invents the woman-One to restore its desired social, political and economic equilibrium. However, the woman-One herself is challenged by the contemporary new-girl that rescinds capitalism's enslaving scheme, liberate women and the whole race.



مقاله پژوهشی

«ابر-زن» به عنوان یک کالای نوظهور در نظام سرمایه‌داری متأخر: دیدگاه‌های ژنیترک و بدیو

پیرامون موقعیت زنان در دوران معاصر

بختیار سجادی (نویسنده مسئول)

دانشیار گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان و ادبیات، دانشگاه کردستان، سنندج، ایران.

(b.sajadi@uok.ac.ir)

مهدی خوش کلام‌پور

استادیار گروه زبان انگلیسی، واحد آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، آباد، ایران.

(4131173638@iau.ir)



10.22034/lda.2025.143629.1046

چکیده

نظام سرمایه‌داری متأخر، سوژه را به هیولایی کامجو و در بهترین حالت، به روان‌پریشی سردرگم تنزل داده که مایوسانه در پی شناخت جایگاه خود در این جهان است. ناامیدی نسبت به سوژه معاصر، سرمایه‌داری را بر آن داشته تا از آخرین محصول خود یعنی ابر-زن رونمایی کند تا هژمونی دلخواه خود را فراهم سازد. پساً-سرمایه‌داری، همه توجه خود را معطوف به «ابر-زن» نموده و مسیر پیشرفت او را در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هموار ساخته است. این پژوهش با بهره بردن از دیدگاه‌های آلن بدیو و اسلاوی ژنیترک، ظهور ابر-زن را مرتبط با سقوط جایگاه مرد در دوران معاصر می‌داند. بدیو به واسطه دیدگاه مسیحی-کمونیستی خود، باور دارد که از درون نظام سرمایه‌داری ناجی‌ای به نام «نو-دختر» ظهور می‌کند تا نویدبخش آزادی بشریت باشد؛ اما ژنیترک، پیدایش نو-دختر را با نظریه دیالکتیک هگل پیوند می‌دهد که به عنوان یک پادنهشت برخاسته از دل نظام سرمایه‌داری می‌داند و آن را به چالش می‌کشد. یافته اصلی پژوهش حاضر بر این نکته تأکید می‌ورزد که ژنیترک در نظریه مورد بحث، ضمن متهم کردن نظام سرمایه‌داری به ریاکاری در تسامح با جنبش‌های جنسیتی نوظهور، همگان را به انجام یک «اقدام» برای رسیدن به آزادی واقعی دعوت می‌نماید.

استناد: سجادی، بختیار و مهدی خوش کلام‌پور (۱۴۰۴). «ابر-زن به عنوان یک کالای نوظهور در نظام سرمایه‌داری متأخر: دیدگاه‌های ژنیترک و بدیو پیرامون موقعیت زنان در دوران معاصر»، نشریه تحلیل گفتمان ادبی، ۳ (۱)، ۴۴-۱۹.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۲/۱۴

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۴/۰۳/۱۹

تاریخ انتشار:

۱۴۰۴/۰۳/۱۹

واژه‌های کلیدی:

نقش پدری، ابر-زن، ژویس-انس، سرمایه‌داری متأخر، نو-دختر.

۱. مقدمه و بیان مسأله

آیا مردان می‌توانند در عصر پیشرفت‌های خیره‌کننده زنان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، هنوز هم از آن جایگاه مهم خود در عصر مدرنیسم و پیش از آن برخوردار باشند؟ این تحقیق بیان می‌کند که سوژه (Subject) مذکر در عصر پسا-سرمایه‌داری (Late Capitalism) کارایی ایدئولوژیک خود را از دست داده است. از این رو، سرمایه‌داری متأخر، تصمیم به اختراع ابر-زن نموده است تا به واسطه او انسجام ایدئولوژیک خود را حفظ کند. ابر-زن معاصر ثابت کرده است می‌تواند بسی بهتر از مردان به نظام سرمایه‌داری خدمت نماید و فردگرایی لیبرال دموکراتیک (Liberal- Democratic Individualism) را ترویج نماید. اهمیت این پژوهش در بهره‌گیری از دیدگاه‌های اسلاوی ژیک (Slavoj Žižek) (۱۹۴۹-)، پیرامون جایگاه رو به انحطاط مردان در دوران کنونی و همچنین نظریات آلن بدیو (Alain Badiou) (۱۹۳۷-) درباره پیشرفت‌های زنان در موقعیت‌های خطر سیاسی و اجتماعی است. دلگرمی سرمایه‌داری متأخر به ابر-زن، ناشی از ناامیدی آن نسبت به سوژه مذکر است که به دست پدر کامجو (Anal Father of *Jouissance*) به تباهی کشیده شده است و از سوی دیگر پدرخردمند دوران پسا-صنعتی (Post- Industrial Father of Knowledge) سوژه را به سوی جنونی هیستریایی (Hysteric Mania) سوق داده است؛ زیرا ناتوان از پاسخ‌دهی به پرسش‌های هستی‌شناسی (Ontological Questions) سوژه، پیرامون جایگاهش در جهان است.

بر اساس این پژوهش، سرمایه‌داری متأخر نظام نمادین (Symbolic Order) لاکان (Jacques Lacan) (۱۹۰۱-۱۹۸۱) را در راستای اهداف خود نمی‌بیند؛ بنابراین در جهت نیل به اهداف خود، اقدام به بازنویسی کامل آن نموده است تا بدانجا که زنان امروزی، برخلاف نظام نمادین لاکانی، به هیچ وجه معنا و جایگاه خود را در وابستگی‌شان به مردان نمی‌یابند و می‌توانند آزادانه، هویت جنسی خود را ابراز نمایند. در دوران سرمایه‌داری متأخر، دیگر نشانی از پدر عقیمگر اودیپی (Castrating Oedipal Father) وجود ندارد و زنان و فرزندان می‌توانند آن‌گونه که خود می‌پسندند هویت و جایگاه اجتماعی‌شان را تعیین نمایند. این سازوکار جدید، پدر اودیپی را مبدل به موجودی ترحم‌انگیز در معادلات خانوادگی و اجتماعی کرده است که تنها می‌تواند نظاره‌گر آزادی و کامجویی بی‌حد و حصر زنان و فرزندان خود باشد. ژیک و بدیو در نظریات روانشناختی و اخلاقی خود متذکر می‌شوند که نظام سرمایه‌داری متأخر علاوه بر نظام نمادین لاکانی، به ستیز با تمامی سنت‌های پیش از خود نیز می‌پردازد و روابط انسانی را آن‌گونه که می‌خواهد تعیین می‌کند. در دوران معاصر، پسران همواره کودک باقی خواهند ماند و هیچ‌گاه به بلوغ فکری نخواهند رسید و دختران

نیز بدون طی کردن دوران بلوغ و ازدواج، به زنانی مستقل ارتقاء می‌یابند. ابر-زن لیبرال و توانگر به عنوان پدیده‌ای نوظهور از جمله مواردی است که سرمایه‌داری متأخر در راستای سیطره بر روابط انسانی و اجتماعی ارائه کرده است.

نیروی محرکه نظام سرمایه‌داری متأخر ژویسانس (Jouissance) یا کامجویی است که سوژه، آزمندانه در پی آن می‌کوشد. نیل به کامجویی، همه سنت‌ها و قواعدی را که پدر ادیبی بر آنها تأکید می‌کرد به حاشیه رانده است و شهروندان دوران معاصر در رقابتی بی‌رحمانه برای ژویسانس می‌باشند. سوژه معاصر آن‌گونه که ژیک و بدیو القاء می‌نمایند یتیمی سردرگم است که از رهنمون‌های پدر ادیبی برخوردار نیست. نظام سرمایه‌داری متأخر، تداعی‌گر کلادیس (Claudius) در نمایشنامه هملت (Hamlet) است که پس از قتل برادرش، سعی دارد تا پدرخوانده‌ای مهربان برای برادرزاده‌ی یتیم خود باشد. به همان ترتیب، این نظام استثمارگر پس از بی‌اعتبار کردن پدر ادیبی، در قامت پدری مهربان، تمام چیزهایی را که پدر ادیبی از فرزند خود منع می‌کرد، سخاوتمندانه در اختیارش قرار می‌دهد.

۲. پیشینه پژوهش

ژیک در کتاب *متاستازهای لذت* (The Metastases of Enjoyment: Six Essays on Women and Causality) به رابطه پیچیده میان ژویسانس و هویت جنسی می‌پردازد. افزون بر این، او به بررسی دقیق جایگاه متناقض و پرابهام زنان در تئوری‌های ژاک لاکان مبادرت می‌ورزد. ژیک می‌گوید که زن نه یک موجود زنده و بیولوژیک است و نه یک مقوله اجتماعی است؛ زن در واقع یک فقدان یا نقص ساختاری و یا به عبارتی دیگر یک عقده (Symptom) درمان‌ناپذیر در نظام نمادین است. او زن را با مفهوم ژویسانس مترادف می‌داند؛ با این تفاوت که این لذت، فراتر از حوزه نظام نمادین است. «زن یک گونه خنثی و بی اثر جانوری نیست و در عین حال او را نمی‌توان یک شیء قابل بررسی با علوم تجربی به شمار آورد؛ زن یک عقده برای سوژه مذکر است» (۱۹۹۴: ۱۰۳). ژیک به صورت ضمنی بیان می‌کند که وجود زن در نظام نمادین، تنها به واسطه تخیلات و هوس‌های شهوانی (Desire) مرد است. او به تدریج روشن می‌کند که منظورش از زن، نه وجود فیزیکی و بیولوژیک زن، بلکه جایگاه او در چهارچوب مفاهیم نظام نمادین است که کلاً به واسطه اهمیتی است که در تخیل مرد دارد. ژیک سپس به مقایسه میان ژویسانس قضیبی (Phallic Jouissance) و ژویسانس زنانه (Feminine Jouissance) می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد که برخلاف ژویسانس قضیبی که دست یافتنی است، ژویسانس زنانه، فراتر از نظام نمادین است و هیچ گاه برای سوژه فراهم‌پذیر نیست (همان: ۱۰۲). ژیک هشدار می‌دهد که نظام نمادین و سازوکار قضیبی (Phallic Function) همواره مورد تهدید زنان هستند و هرگونه

لرزش و ضعفی در نظام نمادین با قدرت گرفتن زنان مرتبط است. «زن تنها زمانی نظام نمادین را تسخیر می‌کند که دیگری (The Other) مرده باشد» (همان: ۱۰۶). از این رو، پیشرفت‌های چشمگیر زنان در دوران سرمایه‌داری متأخر با سقوط نظام نمادین و پاسبان آن یعنی پدر ادیپی ارتباط مستقیم دارد.

در کتاب عصر پورنوگرافی (The Pornographic Age) آلن بدیو، دوران سرمایه‌داری متأخر را متهم به تباه کردن همه ارزش‌های بشری می‌کند. بدیو می‌افزاید که نظام سرمایه‌داری متأخر، حتی به صنعت پورنوگرافی نیز رحم نکرده و به عادی‌سازی و کالایی کردن (Commodification) پورنوگرافی پرداخته است. بدیو استدلال می‌کند که در دوران کنونی، جنسیت یا امور جنسی عنصر عشق، مربوط بودن و جنبه معنوی خود را از دست داده‌اند و به یک امر نمایشی، مکانیکی و بی‌روح تنزل داده شده است. این موضوع، بازتاب دهنده روح غالبی است که بر دوران سرمایه‌داری متأخر حاکم است. بدیو تنها به سرزنش پورنوگرافی نمی‌پردازد؛ او پورنوگرافی و ابتذال ارزش‌ها را در همه ارکان سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره به وضوح حس می‌کند و آن را جلوه‌ای از سقوط سوژه‌گی در دوران سرمایه‌داری متأخر برمی‌شمرد. «همگان باید بدانند که ما مردمان عصر فسق و فجور و بی‌حیایی هستیم؛ جایی که هیچ چیز قرار نیست پنهان بماند و همه ارکان وجودی انسان در معرض تماشای عمومی قرار می‌گیرد» (۲۰۱۳: ۲۴). خلوت شخصی، دیگر محلی از اعراب ندارد و عریانی و بی‌حیایی بناست که سلوک اصلی مردم باشد. زین پس، همه چیز باید به نمایش عمومی درآید و به مصرف برسد. بدیو سپس به سوگواری برای عشق‌های پاک از میان رفته می‌پردازد و می‌گوید: «عشق را دیگر نمی‌توان گذری از 'دو' به 'یک' دانست؛ عشق دوران سرمایه‌داری متأخر، در واقع کنار هم گذاشتن عزت‌هایی است که در پی لذت‌های سطحی و گذرا هستند» (همان: ۵۶). در بخشی دیگر از این کتاب، بدیو به جنبش‌های سیاسی بی‌مایه و محتوا می‌رسد که همه عقیم و بی‌اثر هستند و دچار ابتذالی هم‌پایه با پورنوگرافی شده‌اند. «عصر پورنوگرافی یا همان دوران سرمایه‌داری متأخر در واقع عصر سیاست زدگی (Depoliticizing) عموم مردم است؛ جایی که مردم بیش از آنکه جسارت شرکت جستن در مبارزات عمومی آزادیخواهی و عدالت‌جویی را داشته باشند، به زندگی شخصی و لذت‌های خلوت خود مشغولند» (همان: ۸۹).

آلن بدیو در کتاب فراسیاست (Metapolitics) به ارائه نقدی فلسفی پیرامون سیاست‌های دموکراتیک غربی در دوران معاصر می‌پردازد. در این کتاب، بدیو از نقش مخرب نظام سرمایه‌داری در به انحراف کشاندن سوژه‌گی و بی‌اثر نمودن توفان‌های اجتماعی-سیاسی

پرده برمی‌دارد. بدیو باور دارد که نظام سرمایه‌داری به شیوه‌ای سیستماتیک، سوژه را از قدرت سیاسی که در او نهفته است، عقیم می‌کند و او را تا حد یک مصرف‌گرایی هیستریک تنزل می‌دهد. «امروزه دیگر خبری از آن سوژه‌ای که می‌توانست سیاسی و براندازانه باشد، نیست؛ سوژه دوران معاصر تنها یک مشتری است، یک شخص خنثی شده که تنها خریدار تصمیم‌هایی است که در جایی دیگر گرفته شده‌اند» (۲۰۰۵: ۳۹). در این کتاب، بدیو نشان می‌دهد که در امتداد این فروپاشی شخصیتی، زنان و گروه‌های دگرباش جنسیتی نیز مورد استثمار گسترده نظام سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند. بدیو اعتقاد راسخ دارد که افراد جامعه تنها زمانی به مقام سوژه‌گی نائل می‌شوند که به یک «حقیقت-واقعه» (Truth-Event) وفادار باشند؛ اما در پرتو نظام سرمایه‌داری، این ظرفیت بالکل از میان رفته و مردم به ندرت، سوژه‌گی را تجربه خواهند کرد.

کاهامبینگ (Kahambing) در بدون سکس: ارزیابی دوران پسا-بشری ژیزک (Without Sex: An Appraisal of Žižek's Posthumanism) بیان می‌کند که بیولوژی و فناوری دست در دست هم، گونه خاصی از سوژه‌گی را خلق کرده‌اند که شبیه ماشین است. او می‌افزاید باورهای پسا-بشری (Posthuman) ژیزک با تصورات ما از جنسیت و گرایش‌های شهوانی در موقعیت کنونی بشریت در مغایرت است. «دوران پسا-بشری دورانی است که در آن بشریت خود را از امور جنسی (Issues Sex) خواهد رهانید؛ یعنی بشریت منهای جنسیت، به‌عنوان محصولی فرعی از بافت‌زایی (Cloning) آزمایشگاهی و خود-تکثیری برنامه‌ریزی شده (Self-Replicating Possibilities). دوران پسا-بشری با پیشامدهای بی‌سابقه همراه است که ناشی از فقدان تفاوت‌های جنسی است» (۲۰۱۸: ۶). استفان فلدر (Stephan Felder) در بدون خوش‌بینی: سکس، ژیزک و دگرباشی آخرالزمانی (Without Optimism: Sex, Žižek, and Apocalyptic Queerness) بیان می‌کند که «تناقضات باطنی سرمایه‌داری جهانی نمی‌تواند مانع حرکت سرمایه‌داری به سوی آینده باشد؛ زیرا سرمایه‌داری این قابلیت را دارد که به آسانی خود را با پیشامدهای بی‌سابقه سازگار سازد. تنها می‌توانیم بر اساس شرایط ناشناخته و مبهمی که پیش روی ما هستند عمل نماییم بدون آنکه از تأثیر آن شرایط بر خود آگاه باشیم» (۲۰۱۷: ۳).

در یک همکاری مشترک، آلن بدیو و اسلاوی ژیزک، کتابی با عنوان معنای سارکوزی (The Meaning of Sarkozy) نگاشته‌اند که به بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی فرانسه در دوران ریاست جمهوری نیکولا سارکوزی می‌پردازند. این دو اندیشمند، سارکوزی و دیگر هم‌قطاران وی در کشورهای غربی را مسؤول بی‌معنا شدن و ابتذال سوژه می‌شناسند و باور دارند که نظام‌های سیاسی فاسد و استثمارگری دوران معاصر

منجر به پدید آمدن مردمی شده‌اند که عاری از قدرت سیاسی درست هستند. از این رو، ملت‌های غربی نمی‌توانند بار دیگر شاهد شکوفایی و تحول عظیمی مانند آنچه که در انقلاب بزرگ فرانسه، در سده هجدهم رخ داد، باشند. در این کتاب، بدیو و ژیژک می‌گویند نظام سرمایه‌داری مجال پدید آمدن موضوعات عمومی و جمعی را نمی‌دهد؛ ولی در عوض، عموم مردم را به مدیریت امور اقتصادی و اجتماعی شخصی‌شان سوق داده است. «آنچه که امروزه بر همه چیز سایه افکننده همان ایدئولوژی مادی‌گرایی-مردم‌سالاری (Democratic Materilism) است: ما تنها شاهد افراد و زبان‌ها هستیم، دیگر نشانی از سوژه و اندیشه نیست. روح استقلال‌خواهی و عدالت‌جویی جامعه به یغما رفته است» (۲۰۱۰: ۴۶). در چنین جامعه‌ای دیگر نمی‌توان انتظار حقیقت-واقعه‌ای را داشت که مردم را از خواب غفلت بیدار کند.

ژيژک در کتاب جنسیت موضوعی سیاسی/ست (The Sexual is Political) تصریح می‌کند موضوعات جنسیتی (Gender Issues) می‌توانند به انقلاب اجتماعی منجر شوند. از این رو، سرمایه‌داری همواره از موضوعات تراجنسیتی (Transgenderism) و پساجنسیت‌گرایی (Postgenderism) استقبال می‌کند؛ زیرا این دو جنبش «در پی از میان برداشتن موضوع جنسیت هستند و آن را مانعی بزرگ در راه آزادی مطلق بشریت می‌دانند. این دو جنبش، هم‌چنین خواهان آزادی سیاسی و اجتماعی هستند تا قابلیت‌های جنسی جدید بتوانند ظهور کنند و همه تمایزات جنسیتی را که زیربنای سلسله مراتب استثمار اجتماعی هستند، ملغی نمایند». ژيژک سپس به افشای ریاکاری سرمایه‌داری در بردباری مقابل جنبش‌های جنسیتی دگرباش می‌پردازد و باور دارد که سرمایه‌داری با این ترفند نیروی بالقوه سیاسی را که در چنین جنبش‌هایی نهفته است از آنها می‌رباید و دگرباشان جنسیتی را به ژوئیسانس حاصل از آزادی‌های اجتماعی سرگرم می‌کند.

روزماری هنسی (Rosemary Hennessy) در سود و لذت: هویت جنسی در دوران سرمایه‌داری متأخر (Profit and Pleasure: Sexual Identities in Late Capitalism) این موضوع را مطرح می‌کند که نظام سرمایه‌داری جهانی «هویت جنسی را همواره با سلسله‌مراتب سازمان‌یافته جنسیت گره می‌زند. زنان در نظام سرمایه‌داری کارگران و شهروندانی آزاد هستند؛ اما هنوز هم با «زن» تلقی شدن بی‌ارزش تلقی می‌شوند» (۲۰۱۸: ۵). از این رو، زنان می‌پندارند با آزادی، درباره حقوق خود تصمیم می‌گیرند؛ اما سرخوشی ناشی از استقلال اجتماعی آنها را از زندانی که سرمایه‌داری برایشان ساخته منحرف می‌سازد (همان: ۱۶۸). هنسی تشریح می‌کند زنان می‌توانند هسته همان ساحت واقعی (The Real)

باشند و این گفته، منعکس‌کننده باور بدیو نسبت به قابلیت‌های ناشناخته اجتماعی و سیاسی زنان است که می‌توانند نظام سرمایه‌داری را با فروپاشی مواجه کنند. فلیشا کوزی (Felicia Cosey) نیز در *آموزه‌های فیلم وال-ای درباره سرمایه‌داری جهانی در عصر پدر کامجو* (What WALL-E Can Teach Us About Global Capitalism in the Age of the Anal Father) بیان می‌کند که پدر کامجو در ورای ژویسانس مستهجن دوران معاصر قرار دارد و اوست که سرمایه‌داری را رهبری می‌کند. کوزی می‌افزاید «دستور پدر کامجو مبنی بر کامجویی رنگ و بوی امری وجدانی (Superegoic) به خود گرفته است، به این معنا که سوژه احساس می‌کند هر چه در کامجویی کوشا باشد، هنوز هم نمی‌تواند آن‌گونه که پدر کامجو از او انتظار دارد به ژویسانس بپردازد» (۲۰۱۸: ۱۸).

در کتاب *به بیابان واقعیت خوش آمدید* (Welcome to the Desert of the Real) ژیزک به تجزیه و تحلیل ساختار ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری جهانی به ویژه، دوران پس از حملات تروریستی یازده سپتامبر می‌پردازد. موضوع اصلی این کتاب، بر ملا کردن این واقعیت است که نظام سرمایه‌داری معاصر به تخریب سوژه مبادرت می‌ورزد و به خلق سوژه‌ای می‌پردازد که در اساس از شرکت جستن در اقدامات سیاسی هدفمند هراس دارد و عملاً به یک خریدار مصرف‌گرا تنزل یافته و یا به تماشگری منفعل تبدیل شده است که شبانه‌روز در معرض دروغ‌پراکنی شبکه‌های تلویزیونی است. «آنچه که ما به عنوان حق انتخاب آزادانه از آن نام می‌بریم چیزی نیست جز یک ترفند ایدئولوژیک که تنها هدف آن سرپوش گذاشتن بر واقعیت تلخ و خشونت‌آمیز نظام سیاسی-اجتماعی دوران ماست» (ژیزک، ۲۰۰۲: ۴۷). دستاورد چنین نظامی منجر به پیدایش سوژه‌ای شده است که خود را غیر-سیاسی می‌داند، به همه چیز با دیده تردید مینگرد و عاری از احساس و عواطف انسانی است. ژیزک می‌افزاید: «ما هم اکنون در دورانی به سر می‌بریم که بازتاب‌دهنده یک اجماع پسا-سیاسی است که به حکمرانی بی‌چون و چرای بازار اقتصاد بر زندگی مردم انجامیده است» (همان: ۶۳). ژیزک بر این باور است که نظام سرمایه‌داری نه تنها دسترنج کار مردم را به یغما می‌برد، بلکه به تحریف آرزوها، هویت و عاملیت سیاسی سوژه می‌پردازد. این سیاست باعث شده است تا سوژه از لحاظ تفکر، کاملاً از هم گسیخته شود و نتواند ماهیت واقعی نظام سیاسی‌ای که بر او حکمفرماست به درستی درک کند.

۳. چهارچوب نظری (روش‌شناسی و مفاهیم انتقادی)

فردریک جیمسن (Fredric Jameson) در کتاب *پسا-مدرنیسم یا منطق فرهنگی دوران پسا-کاپیتالیسم* (Postmodernism, or, the Cultural Logic of Late Capitalism) «سرمایه‌داری

متأخر را سقوطی روان‌گسیخته (Schizophrenic) و کابوسی تمام عیار می‌پندارد که باعث روان‌زخم (Trauma) و احساس پوچی برای سوژه می‌شود. سرمایه‌داری متأخر موجب می‌شود در فضایی که انسان‌ها و اشیاء در جای خود نیستند، سوژه از درون و برون احساس تهی‌بودن کند و دچار سردرگمی و فقدان هدف در زندگی گردد (۱۹۹۷: ۱۱۷-۱۱۸). کریس هرمان (Chris Harman) «سرمایه‌داری متأخر را هیولایی فرانکنشتاینی می‌داند که از کنترل بشر خارج شده است و مانند خفاشی، خون انسان‌ها را می‌مکد بدون آن‌که قربانیانش از این رنج آگاه باشند» (۲۰۱۰: ۳۲۵). سرمایه‌داری متأخر، مردم را به رقابت برای گردآوری دارایی و ثروت مشغول ساخته است. ژیزک اعتقاد دارد که سرمایه‌داری متأخر، سوژه را به سؤال هیستریایی و نازدودنی از من چه می‌خواهی (Che Vuoi?) پیرامون دستورها و توقعات ابراز نشده دیگری سترگ (Big Other) مشغول کرده است و باعث پیدایش سوژه‌ای شده است که «از او توقع می‌رود پاسخ تمام پرسش‌های ذهنی خود را بداند (جانستون، ۱۹۹۷: ۹۵). سوژه دوران معاصر بدبین و شکاک (Cynic Subject) است و علی‌رغم تفاوت آشکار میان نقاب‌های دروغین و واقعیت‌های مبرهن، ترجیح می‌دهد از نقاب‌ها پیروی کند (سیگوردسون، ۲۰۱۲: ۵۱) و واقعیت اجتماعی مورد پسند نظام سرمایه‌داری را در خود نهادینه سازد.

سوژه معاصر، مقید به سرمایه‌گذاری در ژویسانس (Economy of Jouissance) است تا آنجا که تلاش برای کسب لذت بیشتر را وظیفه‌ای وجدانی می‌پندارد که از عمق وجودش برمی‌آید. «دلیل روانشناختی این انگیزه نازدودنی برای کام‌جویی هرچه بیشتر، همان وجدان به انحراف کشیده شده سوژه در دوران معاصر است» (ژیزک، ۱۹۹۹: ۱۰). الزام ذاتی شکل‌گرفته در سوژه برای ژویسانس در پی آن است محدودیت‌های وضع شده بر لذت‌ها را از میان بردارد. ولی چون چنین امری ممکن نیست، سوژه همواره ناراضی باقی می‌ماند. اما سرمایه‌داری متأخر حتی از نارضایتی سوژه نیز بهره‌برداری می‌کند و «سوژه را برای همیشه آزمند و آرزومند نگه می‌دارد و این ترفند با احساس نارضایتی و عدم کامیابی سوژه سنخیت دارد به‌گونه‌ای که نارضایتی خود به شکل نوعی از کامجویی ظاهر می‌گردد» (مک‌گوان، ۲۰۱۶: ۱۱) که سوژه را بر آن می‌دارد تا با انباشتن سرمایه و خریدن کالاهای تجملی و بی‌مصرف به آرزوهای خود رنگ واقعیت ببخشد. از این رو، سوژه می‌آموزد تا «احتکار کالا و سودجویی، حتی در تعاملات و تجربیات زودگذر را به‌عنوان ارزش‌های هنجار و فراگیر بپذیرد» (کانکل، ۲۰۱۷: ۷۲۶).

ژيژک ابراز می‌دارد که یکی از ویژگی‌های دروان سرمایه‌داری متأخر پیدایش سوژه کامجویی افسرده (Depressed Hedonist) است. این سوژه، پیوسته دچار رفتارهای هیجانی و هسیتیک است که او را به سوی لذت بی حد و حصر سوق می‌دهد. با این حال، دستیابی به لذت‌ها نیز نمی‌تواند این سوژه را از احساس پوچ بودن، تنش و افسردگی برهاند. از تناقض‌های بی‌پاسخ این دوران، همین است که سوژه، علی‌رغم کامجویی همچنان غمگین و ناخرسند است. کامجویی در این دوران یک انتخاب خلاف اخلاق نیست؛ کامجویی یک رقابت بی‌پایان است یا به عبارتی یک وظیفه گرانبار که فراتر از توانایی و ظرفیت سوژه است. «نظام پسامرئیت‌داری هرگز کامجویی را سرکوب نمی‌کند، بلکه به تشویق آن می‌پردازد. سرمایه‌داری متأخر هرگز نمی‌گوید که لذت نبرید، کاملاً برعکس، مدام از سوژه می‌خواهد تا در پی لذت‌های تازه و تجربه نشده باشد. اینجاست که کامجویی به یک وظیفه مبدل می‌شود» (ژيژک، ۱۹۹۱: ۱۱۸). ژيژک در جایی دیگر می‌گوید: «کامجویی بیش از این نتیجه‌ای خودجوش از فعالیت ما نیست، بلکه یک ضرورت اجتماعی است» (ژيژک، ۲۰۰۵: ۱۷۲). این رقابت بی‌پایان که گاهی بدون رقیب و هم‌اورد هست تا سیمای دردناک‌تر به خود گیرد، سوژه را دچار ناخشنودی درمان‌ناپذیری می‌کند. همه چیز هست؛ اما سوژه آرزو می‌کند ای کاش هیچ چیز نبود.

کامجویی و افسردگی که در پی ژویسانس می‌آید، باعث ایجاد این پرسش می‌شوند: آیا ممکن است سطح بالاتری از ژویسانس وجود داشته باشد که برای سوژه دست‌نیافتنی باشد؟ آیا ممکن است تکاپوی بی‌پایان سوژه برای کامجویی اساساً برای آن ژویسانس نایاب باشد؟ سطحی از ژویسانس که نهایت کامجویی را در پی خواهد داشت و خوشنودی مطلق و ابدی را به ارمغان خواهد آورد. پاسخ ژيژک به این پرسش مثبت است. او از دو گونه متمایز از ژویسانس نام می‌برد؛ نخستین گونه، ژویسانس قضیایی است که به نوعی از کامجویی اشاره دارد که «در مختصات و چهارچوب نظام نمادین امکان‌پذیر است، مانند لذت ناشی از پیروی کردن از قانون و یا دستیابی به یک جایگاه ارزشمند در ساختار نظام نمادین» (ژيژک، ۱۹۹۷: ۵۲). این گونه از ژویسانس لزوماً به لذت جنسی ربطی ندارد. ژيژک تصحیح می‌کند که «ژویسانس قضیایی تنها گونه‌ای از کامجویی است که می‌توان در انظار عموم از آن نام برد و حتی آن را در آیین اجتماعی گنجانده» (ژيژک، ۲۰۰۵: ۶۳)؛ اما گونه دوم که برای همیشه مطلوب سوژه باقی خواهد ماند، ژویسانس زنانه است که دربرگیرنده نوعی از لذت است که خارج از دامنه و مختصات نظام نمادین است. «ژویسانس زنانه همان ماورائیت بنیادین (Radical Excess) است که در دامنه عالم معانی و مفاهیم

نمی‌گنجد» (ژیژک، ۱۹۹۷: ۱۰۳). از این رو، این ژویسانس ناشناخته بهتر است همچنان دست‌نیافتنی باشد اگر قرار است نظام نمادین استوار و قانونمند باشد.

ژویسانس زنانه از دو جهت به بحث این مقاله ربط پیدا می‌کند. لازم به یادآوری است که ژویسانس زنانه یک جهت‌گیری متضاد در قیاس با ژویسانس قضیوی و نظام نمادین است و هرگز به زنان ربط ندارد. ژویسانس زنانه، مترادف تئوری سکسوییشن (Sexuation) است؛ یعنی همان کامجویی ناممکن ابدی که هر دو جنس زن و مرد، بیهوده در پی آن هستند. با این حال، نظام نمادین اشتباهی زنان را به نگهداری و مالکیت ژویسانس زنانه متهم می‌کند. «منظور از زن، آنگونه که لاکان می‌گوید، هیچگاه انسان مؤنث نیست. زن در واقع، میدان یا عرصه‌ای است که ناممکن بودن رابطه جنسی در آن بیش از هر جایی دیگر احساس می‌گردد. زن جایگاه تجلی ژویسانس دیگری (The Jouissance of the Other) است که در چهارچوب نظام نمادین جای نمی‌گیرد» (ژیژک، ۱۹۹۷: ۶۸). جنبه دوم ژویسانس زنانه به دوران سرمایه‌داری متأخر مربوط است که با ابتذال تمام ارزش‌ها، مفاهیم و آیینی همراه است که همه نظام‌های نمادین با تمام قوا از آنها پاسداری کرده‌اند. نظام سرمایه‌داری متأخر برای هیچ کس و هیچ چیز حرمت قائل نیست. «جایگاه ژویسانس زنانه یعنی همان ماورائیت بنیادین که خارج از سیطره قضیب است؛ اما نظام سرمایه‌داری به استثمار ژویسانس زنانه می‌پردازد و آن را در حد یک کالا تنزل می‌دهد» (ژیژک، ۱۹۹۲: ۱۴۶). سوژه دوران سرمایه‌داری متأخر چگونه می‌تواند کامجویی افسرده نباشد هنگامی که حتی دست‌نیافتنی‌ترین لذت‌ها نیز برایش دست‌یافتنی، مبتذل و پیش پا افتاده شده‌اند.

بدیو می‌گوید در دوران سرمایه‌داری متأخر، انسان تا ابد فردی نابالغ باقی می‌ماند که هرگز به سوژه‌ای مستقل تبدیل نخواهد شد. بنابراین، انسان در این دوران ممکن است مبدل به شخصی کژراه (Perveted Body) گردد که کاملاً در تسخیر پدر پرخاشگر کامجو است و یا شخصی مستحق (Meritorious Body) شود که از جامعه‌ستیزی لذت می‌برد و به نام و جایگاه پدر (Name-of-the-Father) اعتقادی ندارد (بدیو، ۲۰۰۷: ۹). یک احتمال دیگر این است که انسان دوران معاصر مبدل به شخصی ایثارگر (Sacrificed Body) گردد که مقید به سنت‌هاست و از هرچه که رنگ تازگی و مدرنیته دارد، بی‌زاری جوید. شخص ایثارگر، اسیر و وابسته پدر ناتوان (Father of Weak Symbolic Law) و تنزل‌یافته دوران سرمایه‌داری متأخر است که نمی‌تواند وظایف نمادین خود را در خانواده و اجتماع انجام دهد (تات، ۲۰۱۴: ۱۰) تا آنجا که این پدر، دچار عارضه کودک‌ماندگی (Infantilization Syndrome) می‌گردد که در اثر آن، رابطه ژویسانس میان پدر و فرزند معکوس می‌شود و به جای اینکه

فرزند به پدرش حسودی کند، پدر به آزادی‌های فرزند و دسترسی نامحدودش به ژویسانس حسودی می‌کند (بالیار، ۲۰۱۷: ۷۷). عارضه کودک‌ماندگی در تضادی تکان‌دهنده با داستان پدر ادیپی است. بدیو تشریح می‌کند جوانان دوران معاصر عموماً ایثارگر هستند و آن‌چه بیش از هر چیزی آنها را در تنگنا قرار می‌دهد فقدان الگوهای مؤثر و سازنده است. او می‌افزاید سرمایه‌داری متأخر از عطش جوانان برای تعالی اخلاقی آگاه است. بنابراین، از انجام هر کاری که منجر به انحراف جوانان شود، فروگذار نیست. در همین راستا، سرمایه‌داری متأخر، ناامیدی را در میان جوانان ترویج می‌کند و به القای این باور می‌پردازد که «برای شرایط کنونی جایگزین دیگری یافت نمی‌شود. هدف از این دسیسه، از میان بردن شور و هیجان سیاسی و سوق دادن جوانان به سازش با ساختار سیاسی استثمارگر است» (تات، ۲۰۱۴: ۳۸). بدیو می‌افزاید که انسان معاصر به علت عدم دسترسی به یک مکتب سازنده و اخلاق-محور، «مجبور است زندگی بدون مفهومی را بگذراند که پایه‌گذار نوعی سوژه‌گی است که در همخوانی با سرمایه‌داری جهانی است. جوان دوران معاصر امکان رسیدن به بلوغ فکری و عقلی را ندارد، از این رو قرار است تا ابد، فردی مصرف‌گرا باقی بماند که در رقابتی بی‌پایان برای رسیدن به ژویسانس به سر برند» (بدیو، ۲۰۰۷: ۶). چون سوژه معاصر از سختگیری‌های پدر ادیپی در جهت تأدیب او برای ورود به جامعه‌ای متممّن «مصون» و «محروم» است، برای همیشه بالغ نابالغ (Permanent Adolescent) باقی خواهد ماند که در پرتو ایدئولوژی جوان‌پسند دوران سرمایه‌داری، پیر نخواهد شد. این فرایند اساساً به این علت است که اوج سرمایه‌داری با افول زندگی سنتی و ارزش‌های نظام نمادین لاکانی همراه بوده است (دسپین، ۲۰۱۷: ۲۵). نمادگرایی (Symbolism) سنتی ساختاری بود که هویت اجتماعی ما را تعیین می‌کرد؛ اما سرمایه‌داری نتوانست هیچ‌گونه نمادآفرینی تازه‌ای را جایگزین سازد و در عوض، اقتصاد آزاد و مستقلی را رواج داد که خنثی و ضد نمادگرایی بود. بنابراین، جوانان امروزی دچار پدیده‌ای به نام پذیرش بدون پذیرفته‌شدن (Initiation Without Initiation) هستند (تات، ۲۰۱۴: ۵۹)؛ یعنی بدون تجربه مراسم و آیین مشخصی به دامن مصرف‌گرایی و بازار سرمایه‌داری افتاده‌اند.

۴. بحث و بررسی

۴-۱. نظام سرمایه‌داری متأخر و ظهور ابر-زن

بدیو و ژیشک از تئوری «سکسویژیشن» لاکان بهره می‌گیرند تا به ارائه تاریخچه‌ای از تلاش زنان برای رهایی از سیطره مردان بپردازند. با این وجود، بدیو و ژیشک معتقدند آزادی زنان مقارن با سقوط پدر ادیپی بوده است. تئوری سکسویژیشن به بازگویی اسطوره پدر نخستین

($\exists x \overline{\Phi x}$) همه انسان‌ها می‌پردازد که در حقیقت او پدر ژویسانس هم بود. «پدر نخستین ژویسانس پیش از استیلای عملکرد قضیبی (Phallic Function) (Φ) زندگی می‌کرده و بر همه چیز و همه کس حکمرانی می‌کرده است» (ژیژک، ۲۰۰۶: ۱۷۳) و هیچ مانعی برای کامجویی او وجود نداشت. تئوری سکس‌وئیشن «یک نظام باستانی اجتماعی را مطرح می‌کند که در آن یک فرد مذکر آلفا بر جامعه انسانی فرمانروایی می‌کرد و تمام زنان آن اجتماع را به خود اختصاص داده بود و به دیگر مردان فرصت نمی‌داد نیازهای جنسی خود را ارضاء کنند» (جانستون، ۲۰۰۵: ۹۵) با این وجود، زن ($\forall x \Phi x$) یک عنصر ناتمام (Not-All) به حساب می‌آمد که تماماً تحت تأثیر عملکرد قضیبی نبود (همان: ۱۰۹). از این رو، از همان آغاز بشریت، زن به یک ساحت واقعی دهشتناک مبدل شد که فراتر از دامنه قدرت مردان قرار گرفت. در مراحل بعد، پسران پدر نخستین کامجو ($\forall x \Phi x$)، یعنی افراد ذکور آن جامعه، پدر خود را به قتل رساندند و تصمیم گرفتند تا از آن پس از پدر ادیپی قانونمند پیروی نمایند؛ پدری که باوجود سحتگیری، به همه پسران خود اجازه داد تا همسری برای خود داشته باشند که منحصرأ به آنها تعلق دارد (بدیو، ۲۰۱۷: ۵۸). «زن توانسته است همواره مردسالاری و تراندامه‌مداری (Phallogocentrism) را با چالش روبرو کند و در نظم و هژمونی دوران معاصر اختلال به وجود آورد» (باتلر، ۱۹۹۰: ۳۸). ژيژک اظهار می‌دارد زن را نباید صرفأ به عنوان عقده‌ای (Symptom) در وجود مرد تلقی کرد؛ «چیزی در زن وجود دارد که مرد را به آن دسترسی نیست. اگرچه براساس تئوری، پیدایش مرد را پیش از زن تصوّر می‌کنیم تا بتوانیم زن را عقده‌ای در مرد به شمار آوریم، باید دانست همه وجود مرد در وجود زن معنا می‌یابد؛ اما از سویی دیگر، زن وجود ندارد بلکه اصرار به بودن دارد» (ژیژک، ۱۹۹۲: ۵۶) (مانند غریزه زندگی (Death-Drive) که نمی‌خواهد رنگ زوال به خود گیرد و بر ماندگاری پافشاری می‌کند). منظور ژيژک این است که در ارتباط میان زن و مرد، نمی‌توان زن را صرفأ یک اژه پتی (Objet petit a) منفعل به حساب آورد که تنها به مرد انگیزه بودن می‌دهد؛ کاملاً برعکس، «زن شریک جنسی است که از جنس مرد و انسان نیست؛ زن شیء دهشتناکی است که نمی‌توان هیچ گونه رابطه جنسی را با او به معنای واقعی تصوّر نمود. زن یک خلاء فاقد احساس است که مرد را به تجربیاتی بی‌معنا، دردناک و خارج از کنترل دچار می‌کند» (ژیژک، ۱۹۹۴: ۱۰۲). ژيژک، رابطه جنسی جماعی را به هیچ وجه یک رابطه جنسی کامل نمی‌داند، بلکه آن را سرپوشی بر فقدان رابطه معنادار میان زن و مرد می‌داند؛ از این رو، زن را به‌درستی

می‌توان یک غریزه زندگی کاملاً فعال دانست که تلاش دارد تا با تسلیم شدن نیمه‌کاره اما حساب‌شده به امیال مرد، او را امیدوار و آرزومند رها سازد.

بدیو تصریح می‌کند حتی در دنیای سنتی پیش از مدرنیسم نیز مرد، سیطره کاملی بر زن نداشته است؛ با این حال، زن تنها با توجه به نوع رابطه‌ای که با مرد داشت، هویت پیدا می‌کرد. می‌توان گفت «هویت زن، هم‌چنان که برای هزاران سال در تعامل با جهان مردسالار بشری شکل گرفته است، دارای چهار قطب است: زن یا خدمتکار (Servant)، یا گمراه‌کننده (Seductress) و یا معشوقه (Lover) مرد بوده و یا نهایتاً می‌توانسته یک قدیسه (Saint) پاکدامن باشد (بدیو، ۲۰۱۷: ۲۰). زن به عنوان یک خدمتکار، همان مادر خانواده بوده است که در جهت تداوم زاد و ولد از او بهره‌کشی شده است. زن به عنوان گمراه‌کننده، موجودی جذاب بوده که توأماً خطرآفرین بوده است؛ به عنوان معشوقه، زن، خود را قربانی امیال مرد کرده و در قامت یک قدیسه، باکره‌ای مطهر و شفاعت‌کننده‌ای ارجمند بوده است (همان: ۲۷). بدیو باور دارد که همین قطبیت‌های گوناگون در هویت زن، دلیل اصلی فقدان رابطه جنسی واقعی است؛ زیرا زن، هیچ‌گاه به طور قطعی در این قطب‌ها قرار نگرفته و توانسته است مرموزانه خود را در فضاهای میان این چهار قطب پنهان کند و ساحت واقعی خود را از مردان مخفی کند. بدیو هم‌چنین اضافه می‌کند که در عصر سرمایه‌داری و دوران پس از آن، زن دیگر نمی‌تواند در آن قالب سنتی پیشین خود وجود داشته باشد. در عوض ما شاهد ظهور دختر-زن (Girl-woman) هستیم؛ پدیده‌ای کاملاً منحصر به نظام سرمایه‌داری که به دختران کمک می‌کند تا بدون عبور از کانال ازدواج یا وابستگی به مردان، همه آنچه را که زنان پیش از این داشته بودند، یک‌باره برای خود فراهم آورند. بدیو می‌گوید هرگاه سرمایه‌داری از زنان نام می‌برد منظورش همین دختر-زنان نوظهور است که قرار است چرخ نظام سرمایه‌داری را به حرکت درآورند. «امروزه از همه جهات فشار فراوانی بر دختر-زن وارد می‌شود تا بتواند همه زنان جامعه را در جهت اهداف سرمایه‌داری با خود هم صدا سازد و از سویی دیگر به حل مسئله فرزندآوری کمک کند» (همان: ۹۶). سرمایه‌داری دختر-زن را از تمام نقش‌های زن سنتی رها ساخته است؛ دختر-زن دیگر لازم نیست «معشوقه» و یا «قدیسه» باشد. در عوض، از او انتظار می‌رود منحصرأ به ایفای نقش «خدمتکار» ادامه دهد؛ البته نه خدمت‌گزاری به مرد، بلکه خدمت‌گزاری به نظام سرمایه‌داری. بر همین اساس، سرمایه‌داری معاصر، برای زنان، نقشی تازه به نام «ابر-زن» تعریف کرده است تا بتواند ابر-نقشی و برتری جایگاه مرد را به چالش بکشد و «نام-پدر» را برای همیشه محو کند.

ابر-زن قرار است تا مجری شخص‌گرایی رقابتی (Competitive Individualism) و مصرف‌گرایی باشد (همان: ۹۷). ابر-زن، سرباز نئولیبرالیسم (Neo-Liberalism) است و نماد جهانی زن پسندیده معرفی می‌شود. سرمایه‌داری به ابر-زن آموخته تا برای پیشرفت هرچه سریع‌تر، خود را به جنگ‌افزاری مؤثر به نام شهودگرایی (Sensualism) مجهز کند؛ «ابر-زن باید اغواکننده و شهوت‌گرا باشد؛ زیرا شهودگرایی ابزار اصلی برای عرصه رقابت است» (همان: ۹۸). ابر-زن، محل تلاقی قدرت و شهودگرایی است. در چنین شرایطی، عشق راستین از میان می‌رود؛ زیرا ابر-زن برای پیشرفت، بی‌نیاز از آن است. ابر-زن در پی پیشرفت در همه عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است و او به هیچ وجه، ابزاری برای ژویسانس مرد نیست مگر اینکه منافع‌اش ایجاب نماید. ابر-زن را دیگر نمی‌توان محصول ثانویه سرمایه‌داری به شمار آورد؛ بلکه خود از گردانندگان این نظام است. ابر-زن، حتی در تضاد جنبش فمینیستی است. «یک فمینیست می‌گوید بدنم تنها به من تعلق دارد؛ درحالی‌که ابر-زن می‌گوید بدنم به همه تعلق دارد» (همان: ۱۰۴). بدیو این دگرگونی ارزشی شگرف را با پاکسازی هدفمند ارزش‌های زندگی سنتی مرتبط می‌داند.

۴-۲. سقوط جایگاه اجتماعی مردان در دوران معاصر

امروزه، «آلت تناسلی مرد (قضیب در معنای نمادین لاکانی) را می‌توان به‌عنوان ارزشمندترین عضو بدن سوژه مذکر تلقی کرد؛ اما عملاً در تجلی قدرت و تأثیرگذاری مردان در عصر حاضر کمترین نقش را بر عهده دارد» (زالوسکی، ۲۰۱۸: ۱۲۳). «زن امروزی بخشی مهم از نظام سرمایه‌داری است و با بی‌پروایی در رقابت‌های نظام سرمایه‌داری شرکت می‌کند؛ زن معاصر هم خدمتکار و هم ارباب نظام سرمایه‌داری است» (بدیو، ۲۰۰۷: ۷). چنین زنی را می‌توان زن پسا-مدرن (Post-modern Woman) نامید؛ «زنی که انتخاب کرده است بی‌فرزند بماند و عمیقاً فردگرا باشد و خود را تماماً وقف حرفه‌اش کند. زن پسا-مدرن مدارک و توانایی‌های علمی فراوانی دارد و تنها موفقیت در حرفه، تجارت و سیاست او را راضی نگه می‌دارد» (بدینتر، ۱۹۸۱: ۲۵-۲۴). شمار فراوانی از زنانی که امروزه در رأس دستگاه‌های سیاسی و اقتصادی قرار دارند خود، گواهی مبنی بر کم‌رنگ شدن حضور نمادین و فیزیکی مردان در جامعه است.

انقراض روزافزون کروموزوم Y به عنوان فرضیه‌ای علمی، خبر از محو شدن مردان از نظام نمادین (Symbolic Order) لاکانی می‌دهد. آمارهای جهانی تأیید می‌کنند که عوامل ژنتیکی مؤثر در فرزند پسر در آینده‌ای نزدیک آن‌چنان بی‌تأثیر می‌شوند که تنها با کمک روش‌های علمی-آزمایشگاهی تزریق اسپرم اینتراسیتوپلاسمیک (ICSI) و باروری آزمایشگاهی (IVF)

می‌توان نطفه‌های پسر را پدید آورد و شوربختانه آن نطفه‌ها در مقایسه با نطفه‌های طبیعی آسیب‌پذیرترند. تخریب یا محو شدن تدریجی کروموزوم Y ادامه خواهد یافت و همهٔ چاره‌های علمی برای این مسئله، نهایتاً می‌توانند تعدادی کروموزم بیمار و معیوب را حفظ کنند که به طور طبیعی پسر-زا نیستند و بدتر از همه این است که «فرزندان پسر حاصل از این کروموزوم‌ها دچار این نقص یا پارادوکس می‌شوند که در ظاهر XY هستند؛ اما باطنا دختر هستند. این کروموزوم‌های نقص‌دار یا ضعیف حتی با کمک روش (ICSI) هم نمی‌توانند قدرت باروری داشته باشند» (سایکس، ۲۰۰۳: ۳۶۳). در حقیقت، این انقراض را نمی‌توان صرفاً به انتخاب طبیعت مربوط دانست، بلکه تمام نظام سرمایه‌داری هم از آن حمایت می‌کند؛ زیرا سرمایه‌داری، طرفدار زندگی حیوانی است که در کار کردن، ارضای نیازها و زاد و ولد خلاصه می‌شود. نیاز داریم اسپرم چندین میلیون مرد را منجمد کنیم تا با کمک آنها جنس مذکر را از انقراض نجات دهیم. نطفه‌گذاری مصنوعی تنها گزینه برای تولید مثل خواهد بود و دقیقاً مانند کندوی زنبورها و کلونی مورچه‌ها، اجتماع انسانی تنها از زنان تشکیل خواهد شد؛ زیرا آن‌ها بهتر از مردان از پس کارها برمی‌آیند و این همان نظام اجتماعی است که مد نظر نظام سرمایه‌داری است (بدیو، ۲۰۱۷: ۹۹).

نظام جانوری سرمایه‌داری نیازمند زنان است و مردان تنها برای تولید مثل آن هم در حد نیاز نگهداری خواهند شد. طبیعت و نظام سرمایه‌داری دست در دست هم به حمایت از زنان می‌پردازند و این زنان هستند که لازمهٔ زندگی جانوری هستند. روش‌های مصنوعی تولید مثل به زنان اجازه داده است بدون نیاز به مردان، باردار شوند و فرزندان خود را داشته باشند؛ از این رو، انقراض مردان به نظر می‌رسد فراتر از یک فرضیهٔ علمی باشد. زندگی جانوری سرمایه‌داری بیش از این از زنان نمی‌خواهد نقش اغواکننده، قدیسه یا معشوقه را بازی کنند. در عوض، زنان موظفند نهایت تلاش خود را در ایفای نقش خدمتکاری انجام دهند و در فرزندآوری کوشا باشند تا هم بقای نسل بشر را تضمین کنند و هم نیروی کار مورد نیاز سرمایه‌داری را فراهم آورند. جنجالی که در سطح جهان پیرامون سقط جنین روی داده است بیانگر اجبار سرمایه‌داری از یک سو و امتناع زنان از سوی دیگر برای فرزندآوری است؛ جایی که زنان آزاد و مستقل که هم اینک از نعمات سرمایه‌داری برخوردار بوده‌اند، حاضر نیستند تا دین خود را نسبت به سرمایه‌داری با فرزندآوری ادا نمایند.

فمنیسیم بورژوازی، غریزهٔ مادری را یک باور استثمارگری می‌داند که دارد «به تاریخ می‌پیوندد و اعلام می‌دارد این غریزه در زنان بالفطره نیست» (بدینتر، ۱۹۸۱: ۴۵). فمنیسیم بورژوازی، غریزهٔ مادری را یک فریب معرفی می‌کند که پدر ادیپی بوده و نظام

سرمایه‌داری از آن حمایت می‌کند تا نیروی کار و سرباز برای جنگ فراهم کند. فمینیسم بورژوازی، فروپاشی روحی، بی‌اشتهایی مفرط و اقدام به خودکشی و کودک‌کشی مادران پس از زایمان را به تحمیلی بودن و غیرطبیعی بودن غریزهٔ مادری ربط می‌دهد و متعاقباً سرمایه‌داری را به ارائهٔ تصویری فریبنده و دروغین از خانوادهٔ هسته‌ای متهم می‌کند و آن را مسؤول نابودی زندگی بسیاری از زنان که از فرزندآوری امتناع می‌کنند می‌داند.

۳-۴. ظهور نو-دختر و افشای ماهیت استثمار نظام سرمایه‌داری

بدیو به واسطهٔ باورهای کمونیستی‌اش ایمان دارد که سیطرهٔ سرمایه‌داری بر روح و تن ابر-زن دیری نخواهد پایید؛ زیرا در آینده‌ای نزدیک، امور جهان را «نو-دختر» بر عهده خواهد گرفت و او نویدبخش سقوط نظام سرمایه‌داری خواهد بود. انقلاب عظیمی که بدیو انتظارش را می‌کشد «یک ساحت واقعی به تمام معنا می‌باشد و با اندیشه‌های فلسفی ارتباط دارد؛ زیرا این نقطه آغاز جدید نه جنبهٔ بیولوژیکی، نه اجتماعی و نه حقوقی دارد. این جنبش به آفریدن نمادها و باورهای تازه خواهد پرداخت» (بدیو، ۲۰۱۷: ۱۰۳) و کاملاً متفاوت از باورهای سرمایه‌داری، نگاهی تازه به مسئلهٔ فرزندآوری خواهد داشت. آفرینش زنانهٔ نمادها تحت تأثیر نظام مردسالار نیست و هیچ‌گونه مدلول اعظمی (Big Signified) بر آن سایه نمی‌افکند. «خدا اساساً مرده است و به همین دلیل هیچ‌گونه مردسالاری مطلق وجود ندارد تا بر نظام فکری و فلسفی معاصر تأثیر بگذارد» (بدیو، ۲۰۰۷: ۱۱). بدیو باور دارد که نو-دختر، ناجی بشریت است. او از دل هرج و مرج دوران معاصر برمی‌خیزد تا نظم نوینی درآورد. نو-دختر، طیف تازه‌ای از اسطوره‌ها، علوم فیزیکی، هنرهای بدیع، موسیقی و نقاشی بدیع و شعر و ادبیاتی متعالی را به روی ما خواهد گشود. نو-دختر گشایندهٔ تمام ظرفیت‌ها و توانایی‌های بالقوهٔ زنانه است که در طول تاریخ سرکوب شده‌اند. نو-دختر را می‌توان به مثابهٔ «واقعیت/حقیقت بزرگی دانست که یک‌باره از دل هیچ سر برمی‌آورد و با اقدامی عظیم جهان را زیر و رو خواهد کرد» (جانستون، ۲۰۰۹: ۱۳۰). او همان یگانهٔ عالی‌مقامی است که از دل چندگانگی و آشفتگی ظهور می‌کند و ابعاد تازه‌ای از زندگی را کشف می‌کند که از تأثیر مخرب سرمایه‌داری مصون مانده‌اند. نو-دختر اگرچه از دل سرمایه‌داری برمی‌آید اما رنگ‌وبویی از سرمایه‌داری تباه‌کننده در او یافت نمی‌شود و هم‌زمان بخشی و هیچ-بخشی (Part and No-part) از نظام سرمایه‌داری است.

با این حال، یک تفاوت استراتژیک در عملکرد نو-دختر و زنان سنتی وجود دارد: درحالی که زن سنتی محدود به نقش‌هایست که نظام نمادین برای او معین نموده، نو-دختر طغیانگر ناآرامی است که همواره در حد فاصل موقعیت‌های جدیدی قرار می‌گیرد که پیش

از این زن سنتی ممکن نبوده‌اند؛ موقعیت‌هایی که نه سنتی هستند و نه امروزی. نو- دختر از پذیرش آنچه که سنت و مدرنیته برایش در نظر گرفته‌اند، سر باز می‌زند (بدیو، ۲۰۱۷: ۹۴) و سازوکار تازه‌ای از نمادها را پدید می‌آورد که فرزندآوری تنها جزء کوچکی از آن است. او بر خلاف ابر-زن که فرزندآوری برای منافع سرمایه‌داری است، به فرزندآوری مبادرت می‌ورزد بدون اینکه به یک خدمتکار تنزل پیدا کند. با این وجود، نو-دختر هم مانند هر واقعیت/حقیقت دیگر در معرض سازوکارهای دروغین به سر می‌برد. یکی از این تهدیدها از سوی فمینیسم بورژوازی تمامیت‌خواه (Bourgeois Authoritarian Feminism) است که در پی ایجاد جهانی عاری از مردان است. بدیو با بدبینی به فمینیسم بورژوازی می‌نگرد و آن را سپاه ذخیره سرمایه‌داری می‌داند (همان: ۹۷) که هدفش به انحراف کشیدن تلاش‌های متمادی زنان برای آزادی واقعی است. از این رو، باید به شعارهای عدالت-محور نظام سرمایه‌داری با دیده تردید نگریست و نظام سرمایه‌داری با حمایت از آزادی‌های جنسی و جنبش‌های جنسیتی دگرباش در واقع به استحکام پایه‌های خود می‌پردازد. دگر جنس-گرا محوری (Heteronormativity) یا همان نظام خانوادگی که مورد تأکید ادیان و عرف است خدمات فراوانی را به نظام سرمایه‌داری کرده است از جمله اینکه برای سرمایه‌داری، پشتوانه مردمی و سنتی قابل‌اعتمادی فراهم آورده تا بتواند به رفتار تبعیض‌آمیز خود نسبت به اشتغال مردم متناسب با جنسیت‌شان ادامه دهد. از سویی دیگر، سرمایه‌داری نیز همواره دگر جنس-گرا محوری را به عنوان الگوی استاندارد نظام اجتماعی محترم دانسته است؛ اما باید دانست که سرمایه‌داری همه چیز را براساس سرمایه‌آفرین بودن آن ارزیابی می‌نماید. بنابراین، تا زمانی که نظام خانوادگی دگر جنس-گرا حمایت می‌کند که با سیاست‌های اقتصادی آن هماهنگ باشد. «سرمایه‌داری نیازمند خانواده‌های دگر جنس-گرا محور و حتی تقسیم جنسیت-محور کار نیست، بلکه نیازمندی مهم سرمایه‌داری تقسیم نامساوی حقوق و دستمزد است» (هنسی، ۲۰۱۸: ۱۰۶). در نتیجه، پیروان دگر جنس-گرا محور، هنگامی که با استقبال گرم نظام سرمایه‌داری از هویت‌های جنسی جدید ال-جی-بی-تی-کیو (LGBTQ) روبرو شدند، مات و مبهوت شدند.

امروزه ماتریالیسم فرهنگی (Cultural Materialism) در بسیاری از دانشگاه‌هایی تدریس می‌شود که از پشتیبانی مالی صاحبان سرمایه برخوردارند. از این رو، ساده‌لوحانه است باور کنیم ماتریالیسم فرهنگی واقعاً قرار است گزندی به نظام سرمایه‌داری وارد نماید. چنین قیاسی می‌تواند در خصوص هویت‌های جنسی جدید نیز صدق کند. نظام سرمایه‌داری هویت‌های جنسی تازه را که با شدیدترین مخالفت‌ها از سوی مذاهب و عموم مردم روبرو

شده‌اند در کانون توجه خود قرار داده است و در ترویج آنها از هیچ اقدامی دریغ نمی‌نماید. هالی‌وود (Hollywood)، دانشگاه‌ها، نظام‌های حقوقی و قضایی، کمیته‌ها و فدراسیون‌های ورزشی و نهادها و سازمان‌های بی‌شماری در سراسر جهان به حمایت از هویت‌های جنسی نوظهور برخاسته‌اند. «چرا باید چنین حمایتی از این گروه صورت بگیرد؟ چرا باید هویت‌های جنسی نوظهور که مدّت‌های مدیدی برای رهایی و موجودیت خود جنگیده‌اند، درست در زمانی که به آرمان‌های خود نزدیک شده‌اند، این‌گونه در دام سرمایه‌داری بیافتند؟» (موران، ۲۰۱۵: ۱۶۹). پاسخ این پرسش می‌تواند این باشد که «سرمایه‌داری کاپیتالیستی همه چیز را امکان‌پذیر می‌سازد؛ اما در عین موجودیت بخشیدن به یک مقوله، به محدود ساختن همه جنش‌های اجتماعی می‌پردازد که هدف اصلی‌شان گسترش حقوق و آزادی‌های سیاسی شخصی می‌باشد» (چپسن، ۲۰۰۰: ۱۷). نظام سرمایه‌داری هیچ‌گاه رودررو با اقدامات براندازنده به جنگ نمی‌پردازد؛ بلکه در عوض، آنها را از آرمان‌هایشان منحرف می‌سازد. «عملکرد اجتماعی گروه‌های جنسیتی نوظهور مستلزم واکنش‌های جسمانی و احساسی متناسب با نظام سرمایه‌داری است: آنها باید عادات خود را هماهنگ کنند و با شرایط پیش رو خو بگیرند و توانایی بقاء در فضاها و گزینه‌های جدید را در خود تقویت کنند» (هنسی، ۲۰۱۸: ۱۰۸). می‌توان گفت هویت‌های جنسی مدرن نقش کالاهایی را بازی می‌کنند که سرمایه‌داری می‌تواند روی آنها سرمایه‌گذاری کند.

ژنژیک برای مقابله با سرمایه‌داری ما را به انجام اقدام (The Act) فرا می‌خواند؛ اقدامی که هژمونی استثماری کنونی را از میان بردارد. اقدام مورد نظر ژنژیک، نو-دختر را به امتناع از تولید به هر شکل و شمایی از جمله فرزندآوری دعوت می‌نماید و هم‌چنین از او می‌خواهد خود را از برنامه‌های بازار-محور و مصرف‌گرایانه نظام سرمایه‌داری خارج کند. «از دیدگاه ژنژیک، باور کمونیستی نباید خود را به ایجاد محدودیت برای سرمایه‌داری مشغول سازد، بلکه در عوض باید به برملا کردن سازوکار سرمایه‌داری در بهره‌برداری از همه شرایطی بپردازد که برای آن محدودیت به وجود می‌آورند. سرمایه‌داری زیرکانه از همه موانعی که سد راهش هستند برای گسترش خود استفاده می‌کند (کانکل، ۲۰۱۷: ۶۲۴-۲۵). فمینیسم و هم‌چنین دیگر هویت‌های جنسی نوپا که در لوای سیاست‌های بردبارانه سرمایه‌داری رشد کرده‌اند در واقع تخطی‌های فطری (Inherent Transgressions) هستند که سرمایه‌داری آنها را از دیالکتیک هگلی آموخته است تا بتواند همه تهدیدها را خنثی کند (ژنژیک، ۱۹۹۳: ۳۵). «قانون خالق تخطی است؛ تمام قوانینی که در پی نظم بخشیدن به امور جنسی هستند، روابط جنسی را به عنوان یک پاداش پیش روی سوژه قرار می‌دهند. موانع آنچه را که

می‌خواهند از میان بردارند خلق می‌کنند» (ژیژک، ۲۰۱۲: ۳۴۰). به همین شیوه، زنان امروزی باید امیدواری خود به سرمایه‌داری را با ناامیدی نسبت به آن تغییر دهند تا بتوانند برای خود، فرصت‌های تازه‌ای خلق کنند که فراتر از دامنه تأثیر سرمایه‌داری باشند.

ژیژک به ارائه نقدی مفصل و طنزآمیز از ظهور شخصیت‌های زن مقتدر و خودکامه در دوران کاپیتالیسم نئولیبرال (Neoliberal Capitalism) می‌پردازد. او به هیچ وجه، درصدد نادیده گرفتن یا تمسخر چنین پدیده‌ای از منظر سنت‌گرایی یا ضد فمینیستی نیست. در واقع، ژیک نیز مانند بودیو اعتقاد دارد که نظام سرمایه‌داری در ظهور چنین زنانی دخالت دارد. نظام سرمایه‌داری نه تنها زنان مقتدر و متکی به خود را طرد نمی‌کند، بلکه با جدیت در جذب و معرفی‌شان می‌کوشد؛ زیرا آنها در مسیر نظام سرمایه‌داری گام بر می‌دارند و در پی زدودن تمام ارزش‌ها و معیارهای سنتی و محافظه‌گرایانه‌ای هستند که زنان را در اسارت نگه داشته‌اند. نظام سرمایه‌داری پس از کشف و پر و بال دادن به چنین زنانی، آنها را به عنوان نمادهای از موفقیت و پیشرفت زنان معرفی می‌کند. این زنان با اقبال گسترده‌ای روبرو می‌شوند که حتی مردان موفق نیز از آن بی‌بهره‌اند. «زنان امروزی نه تنها از اسارت‌رهایی یافته‌اند؛ بلکه در مقایسه با مردان، این زنان سنگدل‌تر، ستیزه‌جوتر و واقع‌بینانه‌تر هستند. در یک کلام، زنان امروزی، مردانه‌تر از مردها هستند» (ژیژک، ۲۰۱۰: ۳۷۶). ژویسانس در بطن همه امور زنان خودنمایی نمی‌کند. زنان نمی‌خواهند بیش از این مشروط و منوط به وجود مردان باشند. همسرداری، خانواده، کودک‌آوری بیش از این از اولویت‌های زنان امروزی نیستند؛ زیرا چنین اموری منافع چندانی برای آنها به همراه ندارند.

نکته‌ای که نباید در هم سویی زنان با نظام سرمایه‌داری نادیده گرفته شود، این است که بلندپروازی‌ها و استقلال‌طلبی زنان تقریباً همان آرمان‌هایی هستند که جنبش فمینیستی برای آنها نبرد می‌کند. زنان امروزی بازتابی از پیمانی نانوشته میان نظام سرمایه‌داری و جنبش‌های فمینیستی هستند. ژیک در کتاب *در آغاز سوگنامه*، در *پایان لودگی* (First as Tragedy, Then as Farce) می‌گوید: «زنانگی بیش از این یک شیء منفعل در خدمت شهوت و هوسرانی نیستند، زنانگی به نحوی فزاینده به یک عامل فعال و پویا در گسترش نظام سرمایه‌داری مبدل شده است» (۲۰۰۹: ۶۸). از منظر ژیک، زنان را نمی‌توان صرفاً یک کالای به خدمت گرفته از سوی نظام سرمایه‌داری به شمار آورد. بلکه زنان امروزی، خود، گرداننده چرخ‌های نظام سرمایه‌داری هستند و فعالانه در همه برنامه‌های آن شرکت دارند. پس از رهایی از نظام مردسالاری، زنان، همواره بدهکار نظام سرمایه‌داری خواهند بود و باید به این نحو دین خود را به آن ادا کنند.

با این حال ژيژک توفیقات زنان را از زبان کنایه‌آمیز خود بی‌بهره نمی‌گذارد. زنان امروزی، علی‌رغم همه توفیقاتی که در همه عرصه‌ها کسب کرده‌اند، نظام سرمایه‌داری همواره نگاه ابزاری و کالامحور به آنها دارد. همه پیشرفت‌های زنان، منوط به خدمت کردن به نظام سرمایه‌داری است. «آنچه که ما امروزه با آن مواجه هستیم از میان رفتن تفاوت‌ها و تبعیض‌های جنسیت نیست، بلکه یک بازآرایی در خدمت نمودن به سرمایه است. پیشرفت‌های زنان ارج نهاده می‌شوند. زینهار که این حمایت‌ها به خاطر آرمان‌های آزادی‌بخش نیست، بلکه برای خدماتی است که زنان به نظام سرمایه‌داری کرده‌اند» (ژيژک، ۲۰۰۸: ۴۴۵). برخلاف بدیو که همه آمال و آرزوهای آزادی‌خواهی و ضد سرمایه‌داری را در وجود نو-دختر متصور می‌شود، ژيژک همواره با جنبش‌های استقلال‌خواهی به شیوه‌ای محتاطانه برخورد می‌کند و در پی آشکار نمودن سیاست‌های استثماري نظام سرمایه‌داری است. «شخصیت زن توانمند یعنی همان زنی که شیفته کار و سرمایه‌داری است، شرکتی را مدیریت می‌کند و به تنهایی یک خانواده را سرپرستی می‌کند، ساده‌انگاری است اگر همه موفقیت‌هایش را به پای موهبت‌هایی از نظام پدرسالاری بگذاریم. زن امروزی شدیداً تحت فشار ماشین سرمایه‌داری است که پیوسته از او می‌خواهد تا حد ممکن کارآمدتر و یا به عبارتی خود-استثمارتر باشد» (ژيژک، ۲۰۰۱: ۱۲۳). از آنجا که کارگردان پشت پرده همه امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دوران کنونی همان نظام سرمایه‌داری است، نمی‌توان به تغییرات و تحولات در عرصه آزادی و استقلال زنان خوشبین بود.

از جمله مواردی که به اختلاف نظر میان بدیو و ژيژک دامن می‌زند، باور مسیحایی است که بدیو نسبت به ظهور نو-دختر دارد. ژيژک به هیچ وجه منکر توانمندی زنان در به چالش کشیدن نظام سرمایه‌داری نیست؛ اما پیرامون عملکرد براندازانه و آزادی‌طلبانه نوع-دختر به عنوان ناجی بشریت و تمدن‌ها با آلن بدیو هم رأی نیست و با دیده تردید به این موضوع می‌نگرد. ژيژک همواره بیمناک از نظام سرمایه‌داری است که پیوسته، نمای فریبنده خود را تغییر می‌دهد. از این رو، ژيژک همگان را به گذر از وهم و خیال (Traversing the Fantasy) فرا می‌خواند تا بتوانند خود را از دام‌های نظام سرمایه‌داری برهانند. در دفاع از توانمندی جنبش‌های زنان، ژيژک می‌گوید که «نقد فمینیستی تنها نباید در پی احقاق حقوق بیشتر باشد، بلکه باید همه اوهام و تصورات نادرستی را که نظام نمادین بر آنها استوار است به چالش بکشد» (ژيژک، ۱۹۸۹: ۱۲۴). در کتاب *مطلق شکننده* (Fragile Absolute)، ژيژک اظهار می‌کند که: «فمینیسم باید از خود بپرسد که آیا

از آن به عنوان یک ابزار سلطه‌گرایی استفاده شده است یا خیر. هنگامی که رئیس یک زن است، آیا ریاست او توانسته چیزی را برای کارگران تغییر دهد؟» (۲۰۰۰: ۹۳).

لازم به ذکر است که ژيژک با تفکر فمینیستی، همجنس‌گرایان و دگرباشان جنسی دشمنی ندارد؛ بلکه همواره متذکر می‌شود که مانند بسیاری دیگر از امور، چنین جنبش‌های نیز دستخوش نظام استثمار سرمایه‌داری شوند. ژيژک زنان را از ادغام و محو شدن در دنیای فریبکار نئولیبرالیسم و کاپیتالیسم بر حذر می‌دارد؛ زیرا آنها ریاکارانه به تفاوت‌ها و اختلاف‌ها خوش‌آمد می‌گویند در حالی که هدف از این کار تحمیل نوعی جهان‌شمولی و اعتدال دروغین است که امکان هرگونه استقلال یا حق‌طلبی را از میان می‌برد. نئولیبرالیسم تحمل اختلاف و دگراندیشی را ندارد؛ همه نیروهای متضاد و متخاصم باید اختلاف‌ها را کنار بگذارند و در زیر خیمه فریب و نیرنگ آن گرد هم آیند. «امروزه کاپیتالیسم حتی از اختلاف‌ها نیز بهره می‌برد و در صدد سرکوب آنها برنمی‌آید. برای حفظ ساختار ایدئولوژیکی خود نیاز دارد تا نشان دهد همه نوع پراکندگی تفکری را پذیرا است و همه گروه‌ها و جنبش‌ها را علی‌رغم اختلافات چالش برانگیزشان تحمل می‌کند؛ اما چه اتفاقی خواهد افتاد اگر روزی یکی از همین گروه‌هایی که هم اکنون ادغام شده‌اند ولی پیشتر نامطلوب و متخاصم تلقی می‌شدند، دوباره به عصیانگری و مقاومت روی آورند» (ژيژک، ۲۰۰۸: ۶۲). زنان مستقل امروزی از میان همان گروه‌هایی هستند که پیش از این جای در سلسله مراتب نظام سرمایه‌داری نداشتند؛ اما همین گروه رانده شده امروز در بطن نظام سرمایه‌داری است. ژيژک در پی این است تا چنین گروه‌هایی را از ظرفیت ممتازشان برای اصلاح نظام سرمایه‌داری آگاه سازد.

۵. نتیجه‌گیری

داده‌های پژوهش حاکی از آن است که انسان در دوران سرمایه‌داری متأخر نمی‌تواند هرگز یک سوژه واقعی باشد؛ بلکه موجودی است که بدون هیچ باور و اعتقادی زندگی می‌کند و برای همیشه نابالغ باقی خواهد ماند. گام‌های بزرگی که در عرصه فن‌آوری انجام شده به سوژه نابالغ فرصت داده تا همه ناممکن‌ها را درنوردد. با این وجود، این پیشرفت‌ها هرگز نتوانسته‌اند جای خالی «دیگری» را برای او پر نمایند و این فقدان به صورت عمیق بر جان و جسم او سنگینی می‌کند. سوژه نابالغ امروزی یک هیستریک از همه جا رانده شده است که ذهنش انبوه از پرسش‌های بی‌پاسخ پیرامون هویت و جایگاه واقعی‌اش در این جهان است. این مقاله به ابهام مطرح شده توسط بدیو و ژیزک پیرامون این موضوع می‌پردازد که چرا و چگونه نظام استثمار سرمایه‌داری متأخر به یکباره درهای ترقی را به روی زنان می‌گشاید و آنان را از همه قید و بند زندگی سنتی و پدرسالارانه رها می‌سازد تا بدانجا که هویت‌های جنسی نوظهور که زمانی شدیداً سرکوب و سانسور می‌شدند امروزه از حمایت‌های نظام سرمایه‌داری بهره‌مند هستند و از جمله آزادی‌های بدیهی زنان و مردان قلمداد می‌شوند. با این حال، بدیو و ژیزک بر این باورند که چنین حمایت‌ها و آزادی‌های بی‌سابقه و بی‌حد و حصر به طور حتم در سمت و سوی منافع آشکار و پنهان نظام سرمایه‌داری متأخر می‌باشند. این مقاله به انعکاس ناامیدی و تردید نظام سرمایه‌داری متأخر نسبت به جامعه مردان و تمام نمادهای آن یعنی پدر ادیپی، پدر کامجوی نخستین و حتی پدر پسا-صنعتی خرد و آگاهی می‌پردازد و آنان را به مثابه مهره‌های سوخته‌ای معرفی می‌کند که بیش از این توان همگامی با سیاست‌های دگرگون شده نظام سرمایه‌داری متأخر را ندارند. در چنین شرایطی است که نظام سرمایه‌داری متأخر به رونمایی از آخرین محصول خود یعنی ابر-زن می‌پردازد، قهرمانی تازه نفس که بناست کاستی‌های نظام مردسالاری را جبران نماید و روح تازه‌ای در کالبد نظام سرمایه‌داری بدمد.

در امتداد سیطره ابر-زن بر همه ارکان نظام سرمایه‌داری متأخر، این مقاله به یک موضوع علمی نیز گذری می‌زند تا نشان دهد انقراض مردان و همه جلوه‌های آن نمی‌تواند تنها در حد تئوری باشد و واقعیت‌های علمی نیز گویا گواهی بر این موضوع هستند که دوران زمامداری مردان بر اجتماعات بشری رو به پایان است. کمپایی یا کم اثر شدن کروموزون Y، یک واقعیت بیولوژیکی است که در افق پیش روی بشریت خود را بیشتر نمایان می‌سازد. با این حال، نظام سرمایه‌داری متأخر برای این موضوع نیز تدبیری

اندیشیده است و با به خدمت گرفتن نوین‌ترین پیشرفت‌ها در علم ژنتیک بر این مسئله فائق آمده است و به گونه‌ای که حتی انقراض بیولوژیک مردان هم نمی‌تواند گزند بر تداوم آن وارد نماید. نظام سرمایه‌داری متأخر ابر-زن را به گونه‌ای تجهیز کرده که بدون نیاز به مردان از دوران دختری به زن شدن برسد، با کمک همجنسان خود خانواده تشکیل دهد، باردار شود و لذت فرزند داشتن را نیز بچشد. با این حال، آن گونه که بدیو و ژیزک پیش‌بینی می‌کنند، جهان شاهد یک ناجی بزرگ یعنی نو-دختر خواهد بود که جایگزین ابر-زن خواهد شد و همه برنامه‌های استثماری نظام سرمایه‌داری را به چالش خواهد کشید. نو-دختر زنان را از سرکوب نظام‌های سرمایه‌داری رها می‌کند و در اقدامی فراگیر و بدون در نظر گرفتن موضوعات جنسیتی، افق‌های تازه‌ای را در پیش روی همه مردان و زنان جهان خواهد گشود. نو-دختر، تجلی‌گاه همه زنانی است که آزادی واقعی را درک کرده و عدالت راستین را بدون وابستگی به نظام سرمایه‌داری برقرار خواهند ساخت. نو-دختر به خلق اسطوره‌های نو و بدیع خواهد پرداخت و توان خود را در هدایت بشریت به سوی آزادی و عدالت اجتماعی به اثبات خواهد رساند.

References

- Badinter, Elisabeth. (1981). *Mother Love: Myth and Reality, Motherhood in Modern History*. Macmillan.
- Badinter, Elisabeth. (2011). *The Conflict: How Modern Motherhood Undermines the Status of Women*. Translated by Adriana Hunter, 1st ed., Harper Collins.
- Badiou, Alain. (2005). *Metapolitics*. Translated by Jason Barker, Verso.
- Badiou, Alain. (2010). *The Meaning of Sarkozy*. Translated by David Fernbach, Verso.
- Badiou, Alain. (2013). *The Pornographic Age*. Translated by A. J. Bartlett and Justin Clemens, Bloomsbury, 2020.
- Badiou, Alain. (2017). *There's No Such Thing as a Sexual Relationship: Two Lessons on Lacan*. Translated by Susan Spitzer and Kenneth Reinhard, Columbia University Press. Originally published in 2010.
- Badiou, Alain. (2007). "The Son's Aleatory Identity in Today's World," *Lacanian Ink*, vol. 32, lacan.com/lacinkXXXII4.html.
- Badiou, Alain. (2017). *True Life*. Translated by Susan Spitzer, Polity.
- Balibar, Étienne. (2017). "The Invention of the Superego: Freud and Kelsen, 1922." *Citizen Subject: Foundations for Philosophical Anthropology*, Oxford University Press, pp. 227-255. academic.oup.com/fordham-scholarship-online/book/18528/chapter-abstract/176663260?redirectedFrom=fulltext.
- Butler, Judith. (1990). *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*. Routledge.
- Chasin, Alexandra. (2000). *Selling Out: The Gay and Lesbian Movement Goes to the Market*. Palgrave.
- Cosey, Frances. (2018). "What Wall-E Can Teach Us About Global Capitalism in the Age of Anal Father." *International Journal of Žižek Studies*, vol. 12, no. 1, pp. 1-19. zizekstudies.org/index.php/IJZS/article/view/1018/1062.
- Despain, Hans G. (2017). "Alain Badiou True Life [Review of True Life, by Alain Badiou]." *Marx and Philosophy Review of Books*, pp. 18-3. marxandphilosophy.org.uk/reviews/14681_the-true-life-review-by-hans-g-despain/.
- Felder, Seth. (2017). "Without Optimism: Sex, Žižek, and Apocalyptic Queerness." *International Journal of Žižek Studies*, vol. 11, no. 2, zizekstudies.org/index.php/IJZS/article/view/998/1025.
- Harman, Chris. (2010). *Zombie Capitalism: Global Crisis and the Relevance of Marx*. Haymarket Books.
- Hennessy, Rosemary. (2018). *Profit and Pleasure: Sexual Identities in Late Capitalism*. Routledge.
- Jameson, Fredric. (1997). *Postmodernism, or, the Cultural Logic of Late Capitalism*. Duke University Press.
- Johnston, Adrian. (2005). *Time Driven: Metapsychology and the Splitting of the Drive*. Northwestern University Press.
- Johnston, Adrian. (2009). *Badiou, Žižek, and Political Transformation: The Cadence of Change*. Northwestern University Press.
- Kahambing, Jericho G. S. (2018). "Without Sex: An Appraisal of Žižek's Posthumanism." *International Journal of Žižek Studies*, vol. 12, no. 2, pp. 1-16. zizekstudies.org/index.php/IJZS/article/view/1061.

- Kunkle, Shanna. (2017). "Feminism in the Logic of Late Capitalism." *Continental Thought and Theory*, vol. 1, no. 3, pp. 622-634, ir.canterbury.ac.nz/bitstream/handle/10092/13479/Kunkle-CTT-v1-3-2017.pdf?sequence=1&isAllowed=y.
- McGowan, Todd. (2016). *Capitalism and Desire: The Psychic Cost of Free Markets*. Columbia University Press.
- Moran, Michael. (2015). *Identity and Capitalism*. Sage.
- Sigurdson, Olof. (2012). *Theology and Marxism in Eagleton and Žižek: A Conspiracy of Hope*. Palgrave Macmillan.
- Sykes, Bryan. (2003). *Adam's Curse: A Future without Men*. Corgi Books.
- Tutt, David. (2014). "Oedipus and the Social Bond in Žižek and Badiou." *International Journal of Žižek Studies*, vol. 8, no. 1, pp. 1-29. zizekstudies.org/index.php/IJZS/article/view/790/795.
- Zalewski, Marysia, and Philip Drumond, editors. (2018). *Sexual Violence Against Men in Global Politics*. Routledge.
- Žižek, Slavoj. (2001). *Did Somebody Say Totalitarianism? Five Interventions in the (Mis)use of a Notion*. MIT Press.
- Žižek, Slavoj. (1992). *Enjoy Your Symptom! Jacques Lacan in Hollywood and Out*. Routledge.
- Žižek, Slavoj. (2009). *First as Tragedy, Then as Farce*. Verso.
- Žižek, Slavoj. (2005). *Interrogating the Real*. Edited by Keith Crome, Continuum.
- Žižek, Slavoj. (2012). *Less than Nothing: Hegel and the Shadow of Dialectical Materialism*. Verso.
- Žižek, Slavoj. (2010). *Living in the End Times*. Verso.
- Žižek, Slavoj. (1991). *Looking Awry: An Introduction to Jacques Lacan through Popular Culture*. MIT Press.
- Žižek, Slavoj. (2008). *In Defence of Lost Causes*. Verso.
- Žižek, Slavoj. (2017). "Sexual Is Not Political." sendika.org, www.sendika.org/2017/07/sexual-is-not-political-part-2-slavoj-zizek-430831/.
- Žižek, Slavoj. (1993). *Tarrying with the Negative: Kant, Hegel, and the Critique of Ideology*. Duke University Press.
- Žižek, Slavoj. (2000). *The Fragile Absolute: Or, Why Is the Christian Legacy Worth Fighting For?* Verso.
- Žižek, Slavoj. (1994). *The Metastases of Enjoyment: Six Essays on Woman and Causality*. Verso.
- Žižek, Slavoj. (2006). *The Neighbor: Three Inquiries in Political Theology*. Co-authored with Eric L. Santner and Kenneth Reinhard, University of Chicago Press.
- Žižek, Slavoj. (1997). *The Plague of Fantasies*. Verso.
- Žižek, Slavoj. (1989). *The Sublime Object of Ideology*. Verso.
- Žižek, Slavoj. (1999). *The Ticklish Subject: The Absent Centre of Political Ontology*. Verso.
- Žižek, Slavoj. (2008). *Violence: Six Sideways Reflections*. Picador.
- Žižek, Slavoj. (2002). *Welcome to the Desert of the Real!: Five Essays on September 11 and Related Dates*. Verso.